

چکیده

در سالهای اخیر برای حل مسئله فلسطین، به عنوان یکی از مهم‌ترین و دیرپاترین بحرانهای منطقه‌ای، طرحهای گوناگونی ارایه شده است که هیچ‌یک نتیجه مثبت و موفقی به بار نیاورده است. مقاله حاضر با بررسی ابعاد و ویژگیهای این بحران، به توضیح دلایل ناکامی جامعه بین‌المللی در جهت مدیریت بحران می‌پردازد و به‌ویژه بر حمایت مستمر و همه‌جانبه ایالات متحده از اسرائیل تأکید می‌کند. از سوی دیگر، حمایت از خواستها و پیش‌شرطهای مقامات اسرائیلی موجب شده است تا کارایی گروههای فلسطینی در این زمینه کاهش یابد. از این رو، بسیاری از فلسطینیان به این نتیجه رسیده‌اند که هرگونه چانه‌زنی و مذاکره‌ای باید همراه با مقاومت و مبارزه باشد، وگرنه اسرائیل متمایل به مصالحه نمی‌شود و به سیاست خشن خود به شکل انعطاف‌ناپذیری ادامه می‌دهد.

کلید واژه‌ها: بحران فلسطین، انتفاضه، دیوار حایل، فرایند صلح خاورمیانه،

مدیریت بحران، سیاست خارجی آمریکا

* استادیار روابط بین‌الملل دانشگاه گیلان

فصلنامه مطالعات خاورمیانه، سال یازدهم، شماره ۳ و ۴، پاییز و زمستان ۱۳۸۳، صص ۱۳۰ - ۱۰۵

مسئله تشکیل دولت فلسطینی و مبارزه جهت کسب استقلال به یکی از مهم‌ترین موضوعات ادبیات سیاسی و روابط بین‌الملل از نیمه دوم قرن بیستم تاکنون تبدیل شده است و در عین حال یکی از مطرح‌ترین بحرانهای بین‌المللی بوده که جامعه جهانی تاکنون نتوانسته مدیریت مناسبی را جهت کنترل آن اعمال نماید. این بحران مرزهای محدود خود را درنور دیده و هرازگاهی به‌عنوان یکی از مسائیل اختلاف برانگیز در میان قطب‌بندی‌های جهانی و منطقه‌ای مطرح می‌شود؛ زمانی در قالب جنگ سرد موضوع رقابت و اختلاف بلوک شرق و غرب بود و در برهه‌ای دیگر در منازعات درون منطقه‌ای به موضوع بحث و مشاجره در دنیای عربی - اسلامی مبدل گردید. به‌نظر می‌رسد بحران فلسطین یکی از استثنای‌ترین بحرانهای جامعه بین‌المللی باشد، از این لحاظ که گذشت زمان نتوانسته است آن را تسکین بخشد و برعکس مرور ایام زخمهای آن را ملتهب‌تر و عمیق‌تر نموده است. امروزه پس از اینکه راه‌حلهای گوناگون ارایه شده و به نتیجه نرسیده و مداخلات منطقه‌ای و جهانی هم نتوانسته است به حل مسئله کمک کند، فلسطین از درون با التهاب شدیدی مواجه شده است که حرکت انتفاضه، ترجمان واقعی آن محسوب می‌شود. بالا گرفتن سطح خشونت، فقر و محرومیت جامعه فلسطینی و بار تحقیر چند دهه گذشته باعث شده که نفرت و بیزاری از حاکمیت اسراییل شدتی بیشتر از قبل مطرح باشد و امکان نیل به هر راه‌حل ممکن را از بین ببرد. این در حالی است که بارها و بارها طرفهای اختلاف به پای میز مذاکره کشانده شده‌اند، اما از این مذاکرات و طرحهای صلح چیزی عاید فلسطینیان نشده است.

مقاله حاضر به ابعاد مختلف این بحران می‌پردازد و به این سؤالات پاسخ می‌دهد که دلایل اصلی ناکامی جامعه بین‌المللی برای حل این موضوع چه بوده است و مؤلفه‌های اصلی برای نیل به موفقیت کدامند. همچنین، این ایده مطرح می‌شود که روابط ویژه حاکم بین آمریکا و اسراییل و نوع نگرشی که نسبت به اسراییل از دیدگاه آمریکا وجود دارد،

مانع و چالشی اصلی برای حل بحران است. با توجه به مؤلفه‌های موجود در سیاست بین‌المللی، و نه در حقوق بین‌الملل، اسرائیل به بازیگری در راستای تحقق منافع ملی آمریکا در منطقه دست می‌زند و متقابلاً از برگ برنده‌های مربوط که پارامترهای قدرتی آن را در منطقه افزایش می‌دهد، برخوردار می‌شود که ابعاد مختلف آن در این نوشتار به‌وسیله‌ی رایج تاریخی‌های مختصر مطرح می‌گردد. چالش دیگری که در بطن موضوع وجود دارد، واقعیت‌های تلخ و غیرقابل انکار در اشغال است. در اینجا مطرح می‌شود که تل‌آویو به شکل آپارتاید گونه‌ای به طراحی سیاست‌های تبعیض آمیزی درباره مردم فلسطین می‌پردازد، به نحوی که امکان رسیدن به تفاهم را ناممکن می‌سازد. آخرین مورد، در این زمینه، بحث ساخت دیوار حایل امنیتی است که اقداماتی هم توسط اسرائیل صورت گرفته است. در آخرین قسمت این نوشتار به تجارب گذشته تحت عنوان طرح‌های صلح اشاره می‌شود که به‌طور عملی ثابت شده است که این طرح‌ها نمی‌توانند چارچوب مناسبی را برای حل بحران ایجاد کنند.

روابط آمریکا و اسرائیل: چالش اصلی در مدیریت بحران

استقرار دولت اسرائیل مقارن با ظهور خاورمیانه به‌عنوان اصلی‌ترین تولیدکننده نفت دنیا، همچنین جایگزینی بریتانیا با آمریکا به‌عنوان اصلی‌ترین بازیگر قدرتمند خارجی در منطقه بود. تا زمان جنگ جهانی دوم، دیدگاه راهبردی غرب، خاورمیانه را اغلب به‌عنوان راه تجاری به خاور دور می‌یافت، اما در خلال دو دهه ۳۰ و ۴۰ میلادی، براساس گزارش تهیه شده توسط صنایع نفت آمریکا، تاکید شد که «مرکز ثقل تولید نفت دنیا از خلیج مکزیک و دریای کارائیب به سمت خاورمیانه و خلیج فارس در حال تغییر است و در آینده نیز به‌شدت تثبیت خواهد شد.»^۱ پس از تحولات جنگ جهانی دوم، آمریکا درصدد بود به‌عنوان تنها بازیگر قدرتمند در عرصه مهم خاورمیانه مطرح باشد. این در حالی بود که ابرقدرت دیگر؛ یعنی اتحاد جماهیر شوروی، نیز هدف مشابهی را دنبال می‌کرد. در سال

۱۹۴۷، شوروی به همراه آمریکا به تقسیم فلسطین در سازمان ملل متحد رأی داد و سپس در سال ۱۹۴۸، با ارسال اسلحه بلوک شرق از طریق چکسلواکی به میلشای هاگانا، به اسرائیل کمک شد تا بتواند به سرکوب فلسطینیان بپردازد.^۲ در آن زمان دو ابرقدرت در تلاش بودند تا در ژئوپلیتیک مربوط به زمان خودشان به کسب متحدان بیشتری برای خود دست بزنند. اگرچه شاید امروز این موضوع عجیب به نظر آید، اما در آن زمان برخی از صهیونیستهای آمریکایی در این دغدغه به سر می بردند که کوتاهی در حمایت از اسرائیل باعث خواهد شد تا دولت یهودی به دنبال حمایت مسکو باشد. در آن زمان گفته شده بود: «لازم است ایالات متحده آمریکا به شدت از دولت اسرائیل حمایت مالی به عمل آورد تا شاهد چرخش آن به سمت رژیمهای کمونیستی نباشد.»^۳ در عین حال، رهبران رژیم صهیونیستی مانند بن گوریون به خوبی می دانستند که اتحاد جماهیر شوروی قادر نیست حمایت نظامی و مالی مطلوب و مراد نظر آنان را تهیه نماید. به این ترتیب، آنان آمریکا را کماکان به عنوان اصلی ترین متحد خود می یافتند. در سال ۱۹۴۹ آمریکا نخستین قدم اساسی مالی را در حمایت از اسرائیل برداشت و آن، ارایه یک وام ۱۰۰ میلیون دلاری به اسرائیل از طریق بانک تازه تأسیس شده واردات و صادرات بود. آمریکا در توجیه حمایت خود از اسرائیل بازدارندگی تهدید شوروی نسبت به نفت خاورمیانه را مطرح می نمود، اما اصلی ترین تهدیدی که با آن مواجه بود ظهور روبه رشد ملی گرایی در منطقه بود.

هنگامی که در سال ۱۹۵۲، جنبش ملی شدن صنعت نفت به رهبری دکتر محمد مصدق روی داد و وی اعلام نمود که درصدد ملی کردن شرکت نفت ایران و انگلیس است، غرب وی را متهم به گرایش به سمت کمونیسم نمود. بر اثر کودتای مورد حمایت سیا، مصدق در سال ۱۹۵۳ سرنگون شد و محمدرضا شاه بار دیگر به عنوان حاکم ایران معرفی گردید. در خلال این بحران در یکی از نشریات اسرائیلی خطاب به غرب گفته شده بود: «غرب درباره روابطش با کشورهای عربی راضی نیست. رژیمهای فتودال در آنجا مجبور می شوند تخفیفات مهمی را به حرکت های ملی گرایی بدهند. در نتیجه، آنها به مرور زمان

اشتیاق کمتری برای صدور مواد خام خود به آمریکا و انگلیس خواهند داشت. بنابراین، تقویت اسرائیل به قدرتهای غربی امکان می‌دهد تا توازن و ثبات را در منطقه خاورمیانه حفظ نمایند. اسرائیل نقش نگهبانی را در این باره ایفا خواهد نمود.^۴

در اولین دهه حیات اسرائیل، آمریکا، فرانسه و انگلستان به نوبت حمایت از اسرائیل را عهده‌دار شدند. بین سالهای ۱۹۴۸ تا اوایل دهه ۱۹۶۰، دولت فرانسه اولین صادر کننده تجهیزات نظامی به اسرائیل بود و نیروگاه هسته‌ای و تسلیحات اتمی آن را نیز تأمین نمود. در مقابل، اسرائیل از سیاست فرانسه در مستعمراتی مانند الجزایر و ویتنام حمایت نمود. هنگامی که در سال ۱۹۵۲ رژیم ملی‌گرای جمال عبدالناصر در مصر به قدرت رسید، اسرائیل که به شدت نگران بسیج کشورهای عربی علیه خود بود، برای تحریک کشورهای غربی و دعوت آنها به مداخله علیه ناصر، به جاسوس خود در مصر دستور بمب‌گذاری علیه سفارتخانه‌های آمریکا و انگلستان را داد.^۵ با افشای توطئه، مقامات مصری جاسوس اسرائیل را دستگیر و اعدام نمودند. در واکنش به این اقدام، اسرائیل به غزه که در آن زمان تحت حاکمیت مصری‌ها بود، حمله کرد و ۳۷ نفر را به قتل رساند. افشاگری‌های بعدی نشان می‌داد که رییس نیروهای اطلاعاتی و نظامی اسرائیل و او هم با اطلاع بن‌گوریون دستور بمب‌گذاری در مصر را داده بود. این رسوایی به «موضوع لاون» معروف شد، چون بن‌گوریون در صدد برآمد همه تقصیرها و مسئولیتها را متوجه وزیر دفاع خود، پیناس لاون، کند. همان‌طوری که موضوع لاون نشان داد، قتل و تروریسم به محور سیاست خارجی اسرائیل تبدیل شده بود.^۶

به‌رغم تلاش فراوان اسرائیل، به نظر می‌رسید که آمریکا هنوز به‌طور کامل متقاعد نشده بود که اسرائیل زاندارم اصلی در منطقه خاورمیانه باشد؛ چرا که آمریکا روابط خود را با رژیمهای عربی از جمله مصر در خلال دهه ۵۰ میلادی حفظ نمود. هنگامی که در سال ۱۹۵۶ اسرائیل به‌همراه فرانسه و انگلستان به جنگ جمهوری عربی مصر رفت، ایالات متحده آمریکا با جنگ مخالفت نمود و متحدان خود را وادار به عقب‌نشینی کرد.

البته آمریکا از روی عمد چنین سیاست مستقلانه‌ای را از خود به منصفه ظهور رساند؛ چون می‌دانست که قدرت فرانسه و انگلستان در منطقه روبه افول است، بنابراین درصدد برآمد خود را به‌عنوان نیروی کاملاً مسلط و با نفوذ در منطقه معرفی نماید، بدون اینکه «متحدان» مزاحم راه شوند.^۷ در سال ۱۹۵۸، آمریکا نیروهای نظامی خود را برای حمایت از رژیم مسیحی دست راستی رییس جمهور لبنان، شمعون، به لبنان فرستاد، اما چنین تلاشهایی مانع رشد حرکت‌های ملی‌گرایی در جهان عرب نشد. این حرکتها در نهایت موفق شدند رژیمهای غرب‌گرای عراق و یمن را به‌ترتیب در سالهای ۱۹۵۸ و ۱۹۶۲ سرنگون نمایند. رژیمهای تازه نیز به اتحاد جماهیر شوروی سابق گرایش داشتند. در چنین شرایطی بود که آمریکا هر چه بیشتر به‌سمت تل‌آویو متمایل شد و به اهمیت آن به‌عنوان سرمایه راهبردی^(۱) آمریکا واقف گردید. در یک سند مربوط به شورای امنیت ملی آمریکا بیان شده است که «منطق سیاسی مواجهه با افراط‌گرایی عربی ایجاب می‌کند که از اسرائیل به‌عنوان تنها نیروی قدرتمند غرب‌گرای باقیمانده در خاور نزدیک حمایت به‌عمل آید».^۸

در رهنامه (دکترین) راهبردی آمریکا در باره منطقه خاورمیانه به ایجاد شبکه‌ای از کشورهای طرفدار غرب در مقابل کشورهای عربی طرفدار بلوک شرق اندیشیده شده بود. در خلال سالها آمریکا به مجموعه‌ای از کشورهای ترکیه، ایران، اسرائیل و پادشاهی‌های عربی خلیج فارس برای تحقق این رهنامه تکیه نمود، اما اسرائیل با توجه به پیروزی سریع خود در جنگ ۱۹۶۷، سرآمد همه این کشورها بود. اسرائیل پس از سالها تحریک علیه کشورهای عرب منطقه، جنگ را در ژوئن ۱۹۶۷ شکل داد تا هم ناصریسم را سرکوب کند و هم قسمتهایی از فلسطین را که در ۱۹۴۸ به‌دست نیآورده بود، به‌تصاحب درآورد. در خلال جنگ شش روزه، اسرائیل موفق شد ارتشهای مصر، سوریه و اردن را به شکست وادارد و به این ترتیب، بلندیهای جولان را از سوریه، کرانه غربی و قدس شرقی را از اردن و نوار غزه و صحرای سینا را از مصر به اشغال خود درآورد. در این هنگام بود که آمریکا هر

چه بیشتر نسبت به اهمیت اسرائیل در منطقه واقف شد و در این جریان حتی حاضر شد از حمله اسرائیل به کشتی تجرسی لیبرتی چشم‌پوشی کند؛ حمله‌ای که در خلال آن ۳۴ نفر از سربازان آمریکایی کشته شدند.^۹ بلافاصله پس از جنگ آمریکا شروع به کمک‌های بیشتر مالی به اسرائیل نمود. در خلال سالهای ۱۹۶۷ تا ۱۹۷۲، مجموع کل کمک‌های واشنگتن به تل‌آویو از ۶/۴ میلیارد در سال به ۹/۲ میلیارد بالغ شد. وام‌های آمریکا به اسرائیل نیز جهت خرید تسلیحات ساخت آمریکا، سالیانه از ۲۲ میلیون دلار در دهه ۶۰ به ۴۴۵ میلیون دلار در سالهای ۱۹۷۰ تا ۱۹۷۴ رسید. حتی مجلس نمایندگان آمریکا به پنتاگون اجازه داد بدون توقع پرداخت، تسلیحاتی در اختیار اسرائیل قرار دهد. رییس مجلس نمایندگان آمریکا، جان مک کورماک، در سال ۱۹۷۱ اذعان داشت که «انگلستان، حتی در اوج مبارزه با هیتلر هرگز چنین چک سفیدی را از آمریکا دریافت نکرده بود».^{۱۰} اسرائیل موفق شده بود که موقعیت مطلوب خود را به‌عنوان سرمایه راهبردی آمریکا در منطقه خاورمیانه به‌دست آورد. در ماه می ۱۹۷۳، یک سناتور دموکرات آمریکایی به نام هنری جکسون گفت: «لازم است غرب به حمایت از اسرائیل در حوزه مدیترانه، و ایران در حوزه خلیج‌فارس بپردازد تا آنان از دستیابی آمریکا به نفت حمایت به‌عمل آورند و جلوی رژیم‌های افراطی در منطقه را بگیرند».^{۱۱}

نقش اسرائیل در منطقه پس از مداخله آمریکا در ویتنام و سیاست اعلام شده تکیه هرچه بیشتر واشنگتن به «کشورهای دوست» در مناطق مختلف تقویت شد. در رهنامه کیسینجر، سه ستون راهبردی عربستان سعودی، ایران و اسرائیل پیش‌بینی شده بودند تا بتوانند از منافع آمریکا در منطقه حمایت به‌عمل آورند، از این‌رو دولت نیکسون به تأمین امنیت اسرائیل و برتری نظامی آن در خاورمیانه متعهد گردید،^{۱۲} تا جایی که در سال ۱۹۷۳ در هنگامه جنگ اسرائیل و مصر، نیکسون نیروهای نظامی آمریکا را در حالت آماده‌باش نظامی قرار داد. این اقدام بدان معنا بود که آمریکا حاضر است ریسکها و مخاطرات نهفته در جنگ اتمی را برای حمایت از سرمایه راهبردی خود در منطقه به‌جان بخرد. اسرائیل

در مقابل حمایت‌های آمریکا، مجری سیاست‌های آن در منطقه بوده است. هنگامی که شاه حسین در سپتامبر ۱۹۷۰ به سرکوب چریک‌های فلسطینی پرداخت، تانک‌های سوریه به اردن حمله کردند. شاه حسین از ترس اینکه مقاومت سوریه و فلسطین باعث سرنگونی رژیمش شود، از آمریکا و اسرائیل درخواست مداخله نمود. وزارت دفاع اسرائیل مأمور این قضیه شد و نیروهای خود را به‌طور مخفیانه در اختیار اردن قرار داد تا به سوریه حمله کند، طی یک روز شاه حسین موفق شد تا کنترل اردن را به‌دست آورده و چریک‌های فلسطینی را اخراج کند.^{۱۳} بحران اردن بار دیگر ارزش اصلی اسرائیل را برای آمریکا روشن ساخت، اما نکته حایز اهمیت این است که اسرائیل عملیات حمایتی خود از آمریکا را تنها به منطقه خاورمیانه خلاصه نکرد. از سال ۱۹۴۸، بسیاری از رژیم‌های مورد حمایت آمریکا در جهان به‌نوعی از حمایت پنهان و آشکار اسرائیل برخوردار شده‌اند. اگر کنگره ارسال تسلیحات به کشوری را تحریم می‌نمود، دولت آمریکا آن را از طریق اسرائیل ارسال می‌نمود. آمریکا از طریق سیا و با همکاری دولت اسرائیل به اقدامات تروریستی و اطلاعاتی در سراسر دنیا اقدام نموده است که می‌توان به نمونه‌های زیر اشاره نمود: مشاوران نظامی اسرائیل به تعلیم نیروهای نظامی و مخفی حکومت ایران پرداختند و به‌طور مشابه به حمایت موبوتوسه سکو در زئیر، بوکاسا در جمهوری آفریقای مرکزی، ژنرال عیدی امین در اوگاندا و یان اسمیت در رود زیا پرداختند. در آخرین سال حکومت سوموزا در نیکاراگوئه، اسرائیل ۹۸ درصد تسلیحات حکومت وی را تأمین می‌نمود. در سال ۱۹۸۰، اسرائیل ۸۳ درصد تسلیحات رژیم گواتمالا را ارسال می‌کرد^{۱۴} و در اواخر دهه ۷۰ و اوایل دهه ۸۰ اسرائیل یک میلیارد دلار درآمد حاصل از فروش تجهیزات به رژیم‌های آرژانتین، برزیل و شیلی داشته است.^{۱۵} در خلال تحریم جامعه جهانی علیه رژیم نژادپرست آفریقای جنوبی، اسرائیل به ارسال تسلیحات و آموزش نیروی نظامی این کشور می‌پرداخت و این نکته‌ای بود که آشکارا توسط رسانه‌های آن نیز اعلام می‌گردید.^{۱۶}

واقعیت‌های اشغال: مانعی دیگر در مدیریت بحران

در کنار اشغال کلی فلسطین توسط اسرائیل، اشغال کرانه غربی (از اردن)، نوار غزه (از مصر) و بلندیهای جولان (از سوریه)، امروز یکی از مهم‌ترین عوامل تنش بین رژیم اسرائیل و فلسطین محسوب می‌شود. حضور پررنگ یهودیان در سرزمینهای اشغالی که در سیاست شهرک‌سازی دولت اسرائیل تجلی یافته است، ساخت بزرگراهها و تأسیسات و پایگاههای نظامی، کنترل بر منابع به شکل تبعیض‌آمیز، بر زندگی روزمره فلسطینیان تأثیر گذاشته است. از سرزمین تحت قیمومت بریتانیای کبیر در سال ۱۹۴۸، ابتدا اسرائیل ۷۸ درصد سهم را در اختیار خود گرفت و از سال ۱۹۶۷، ۲۲ درصد دیگر نیز توسط اسرائیل به اشغال درآمد.^{۱۷} شرایط زندگی آوارگان فلسطینی یکی از دهشتناک‌ترین چهره‌های قرن بیستم را شکل داده است که همواره در ذهنیت تاریخ باقی خواهد ماند. امروزه حدود سه میلیون فلسطینی در کرانه غربی و نوار غزه زندگی می‌کنند. حدود ۷۵۰ هزار فلسطینی در خلال جنگهای ۱۹۴۶ تا ۱۹۴۸ از آنچه که اکنون اسرائیل نامیده می‌شود، با زور و قهر بیرون رانده شدند. آنان اکنون یا در کرانه غربی و نوار غزه زندگی می‌کنند. یا به کشورهای عرب همسایه مهاجرت کرده‌اند؛ برخی از آنان نیز وادار شده‌اند که برای همیشه سرزمین خود را ترک نموده و کلاً از منطقه بیرون بروند. تعداد کل پناهجویان نزدیک به ۵ میلیون نفر می‌باشد که حدود ۳/۷ میلیون نفر از آنان به‌طور رسمی به‌عنوان پناهنده در سازمان ملل متحد به ثبت رسیده است.^{۱۸}

در حال حاضر، حدود ۱۷۰ شهرک اسرائیلی در کرانه غربی، نوار غزه و بلندیهای جولان ساخته شده است که حدود ۲۵۰ هزار شهرک‌نشین در آن سکونت دارند. حدود ۱۸۰ هزار نفر دیگر به‌طور مشابه در بیت‌المقدس شرقی که محل زندگی اعراب مسلمان بوده سکونت دارند. در این مناطق حدود ۳۰۰ مایل بزرگراه، با هزینه سه میلیارد دلار، صرفاً برای عبور ساکنان شهرکها ساخته شده که هزینه آن توسط ایالات متحده آمریکا پرداخت

شده است. نقل و انتقال قهرآمیز فلسطینیان در حالی انجام می‌شود که در کنوانسیون ۴ ژنو که دولت اسرائیل نیز آن را امضا کرده، آمده است: «قدرت اشغالگر نباید مردم را به شکل قهرآمیز یا سایر شیوه‌ها و ادار به ترک یا انتقال در سرزمینهای اشغالی کند.»^{۱۹} از زمان امضای قرارداد اسلو تاکنون ۲۰۰ کیلومتر مربع از مزارع و مراتع فلسطینیان برای ساخت‌وساز شهرکها، بزرگراهها، جاده‌ها، و زیرساختها اختصاص داده شده است. ۸۰ هزار درخت میوه و زیتون هم به این دلیل که در مسیر ساخت‌وساز قرار داشته، قطع شده است.^{۲۰} اسرائیل همچنین در بیت‌المقدس شرقی سیاست شهرک‌نشینی و اسکان یهودیان را به شدت دنبال می‌کند. از سال ۱۹۶۷، ۸۰ درصد واحدهای مسکونی ساخته شده در بیت‌المقدس شرقی برای اسرائیلی‌ها بوده است، شرایط ایجاد انحصار و هزینه‌های بسیار بالای اجازه ساخت باعث شده است که اکثریت فلسطینی‌ها نتوانند صاحب مسکن شوند، این در حالی است که برای ایجاد یک شرایط به نسبت متوسط برای جمعیت فلسطینی‌ها در بیت‌المقدس شرقی نیاز به ۲۰ هزار خانه است. از سال ۱۹۶۷ تاکنون، نزدیک به دو هزار خانه در بیت‌المقدس شرقی، که متعلق به فلسطینی‌ها بوده تخریب و منهدم شده است. در یک سیاست آپارتایدگونه شهرداری بیت‌المقدس ۷ برابر بیشتر برای اسرائیلی‌ها نسبت به فلسطینی‌ها هزینه می‌کند.^{۲۱}

در تبیین شرایط اجتماعی مردم تحت اشغال به اختصار باید گفت که، متوسط درآمد سالیانه اسرائیلی‌ها ۱۷ هزار دلار در مقابل ۱۷۰۰ دلار درآمد سالیانه فلسطینی‌هاست. جالب است بدانیم که ساکنان یهودی اسرائیلی ۲ درصد جمعیت کرانه غربی را تشکیل می‌دهند، ولی ۳۷ درصد منابع آب را در اختیار دارند، در حالی که ۶۳ درصد منابع آبی باقیمانده در اختیار ۲ میلیون فلسطینی قرار دارد. ۲۶ درصد منازل فلسطینی‌ها در کرانه غربی هم از دسترسی به آب لوله‌کشی محروم می‌باشند. اسرائیلی‌های ساکن مناطق اشغالی حدود یک سوم به نسبت فلسطینی‌ها برای هزینه‌های خود پرداخت می‌کنند.^{۲۲}

میزان بی‌کاری در اسرائیل حدود ۱۰ درصد است، در حالی که این نرخ در میان فلسطینی‌ها ۶۰ درصد است. تخمین زده می‌شود که مداخله نظامی اسرائیل در بهار سال ۲۰۰۲ حدود ۳۵۰ میلیون دلار به مدارس، جاده‌ها، شبکه‌های آبرسانی، ایستگاه‌های برق و ساختمان‌های دولتی آسیب وارد کرده است، در حالی که سرمایه‌گذاری عمومی سالیانه فلسطینی‌ها حدود ۲۰۰ میلیون دلار است.^{۲۳}

بحران فلسطین و طرح‌های صلح

پس از اشغال کرانه غربی، بیت‌المقدس شرقی و نوار غزه در سال ۱۹۶۷، دولت اسرائیل می‌خواست که بر زمین و منابع این مناطق دارای کنترل و سلطه باشد، اما مسئولیتی در برابر میلیون‌ها مردم فلسطین که در این مناطق زندگی می‌کردند، نداشته باشد. در این راستا اولین طرح، متعلق به ژنرال ایگال آلون، معاون نخست وزیر، در سال‌های پس از جنگ ۱۹۶۷ بود. در این طرح، الحاق یک سوم کرانه غربی به همراه رود اردن و بحر میت پیش‌بینی شده بود. شهرک‌سازی یهودیان در قسمت شمال - جنوب و وادی اردن و در قسمت شرقی کرانه غربی شکل می‌گرفت. بخش دوم شهرک‌سازی یهودیان، در بلندی‌های همان وادی قرار می‌گرفت و جاده‌ای نیز این دو منطقه را به هم متصل می‌کرد. در عین حال، حلقه‌ای از شهرک‌ها برای اسکان یهودیان در اطراف شهر بیت‌المقدس پیش‌بینی می‌شد. به این ترتیب، ۱۱۰ هزار فلسطینی که در بیت‌المقدس شرقی زندگی می‌کردند، تحت محاصره نیروهای اسرائیلی قرار گرفته و نمی‌توانستند به مرکز کرانه غربی راه یابند. شکل نهایی طرح در جولای ۱۹۶۷، یک مجموعه عربی را در حدود ۵۰ درصد از کرانه غربی پیش‌بینی می‌کرد و این در حالی بود که اسرائیل در بیت‌المقدس شرقی، وادی اردن، تپه‌های هبرون را در جنوب کرانه غربی و قسمت جنوبی نوار غزه را تصاحب می‌کرد.^{۲۴}

براساس همین طرح، هنگامی که حزب لیکود در سال ۱۹۷۷ قدرت را به دست گرفت، تاکید می نمود که اسرائیل مسئولیت مستقیم سرزمین را دارا باشد، اما مسئولیتی در قبال جمعیت آن نداشته باشد. در همان سال و براساس طرح شارون، کمربند جدیدی جهت شهرک سازی در قسمت کرانه غربی پیش بینی شد. در این طرح کرانه غربی به عنوان سرزمین حایل بین اسرائیل و جمعیت فلسطینی تلقی گردید. طرح شارون خواهان ساخت بزرگراه شرقی - غربی در کرانه غربی بود که محل جدید اسکان یهودیان در آن را به محل مشابه در وادی اردن متصل می کرد. در سال ۱۹۷۸، طرح شارون به وسیله برنامه جامع شهرک سازی که توسط سازمان جهانی صهیونیسم ارایه شده بود، توسعه داده شد.^{۲۵} طبق این برنامه پنج ساله، برنامه شهرک سازی در اطراف و حتی وسط محله های فلسطینی در کرانه غربی گسترش می یافت و دو حزب لیکود و کارگر در خلال دو دهه بعد این طرحها را به پیش بردند. سرانجام کرانه غربی به سه منطقه مجزا تقسیم شد: شهرکهای شمالی؛ جنین، طولکرم، قلقیلیا، نابلس؛ قسمت مرکزی؛ رام الله و اطراف شهر بیت المقدس؛ و قسمت جنوبی؛ اطراف بثلم و هبرون. براساس این طرح و افزایش روند شهرک سازی گفته می شد که جمعیت اقلیت؛ یعنی فلسطینی ها، دیگر به سختی خواهند توانست انسجام سیاسی و سرزمینی پیدا کنند.^{۲۶}

مناخیم بگین، نخست وزیر اسرائیل، در طرح خود، «خودگردانی» فلسطینی ها را در سرزمینهای اشغالی پیش بینی می کرد. بر این اساس، خودگردانی توسط یک هیأت اجرایی منتخب توسط فلسطینی ها در رام الله شکل می گرفت. شورای اجرایی دولت خودگردان مسئول مسایل و امور داخلی فلسطینی ها بود، در حالی که اسرائیل مسایل مربوط به سیاست خارجی، مرزها و اقتصاد را برعهده می گرفت. طرح بگین به پدیده ای به نام «جامعه روستا» منتهی شد که اولین آن در سال ۱۹۷۸ در هبرون تجلی یافت و سپس به سایر شهرهای کرانه غربی در اوایل دهه ۸۰ گسترش پیدا نمود. این جوامع با حمایت و پشتیبانی

دولت اسرائیل به منظور تقویت رهبران میانه‌رو کار می‌کرد تا بتواند به‌عنوان واسطه‌ای بین جمعیت فلسطینی و دولت اسرائیل عمل نماید. از خلال یک سلسله دستورات نظامی که در اوایل دهه ۸۰ صادر شد، دولت اسرائیل به این جوامع اجازه می‌داد تا به بازداشت و توقیف فعالان سیاسی و شبه‌نظامی‌ها پردازد و در عین حال قدرت می‌یافت تا یک‌رشته از امور عادی مانند صدور گواهینامه یا سایر مجوزهای قانونی مشابه را انجام دهد.^{۲۷} طرح مذکور به‌وسیله قرارداد کمپ‌دیوید در سال ۱۹۷۸ که بین مصر و اسرائیل به امضا رسید، کامل می‌شد و براساس آن تشکیل دولت خودگردان در کرانه غربی و نوار غزه پیش‌بینی گردید. تا اوایل سال ۱۹۹۰، این طرح‌های مختلف به‌وسیله جنبش‌های ملی‌گرای فلسطینی مطرود دانسته می‌شد. آنان معتقد بودند که «عاملان این طرح‌ها در تلاشند تا چهره زشت «اشغال» را در ورای کلمه زیبای «خودگردانی» پنهان سازند.» انتفاضه اول، در واقع، تجلی حرکتی مداوم و پایدار علیه حضور نظامی اسرائیل در شهرها و روستاهای فلسطینی بود. شهرداران و نمایندگان «جوامع روستا» توسط فعالان فلسطینی مورد حمله قرار گرفتند و بایکوت «هیأت اجرایی» اسرائیل در این مناطق به‌شدت دنبال شد.^{۲۸}

قرارداد اسلو در سال ۱۹۹۳ نقطه عطفی در سیر این جریان‌تلقی می‌گردد. براساس این قرارداد، بار دیگر طرح دولت خودگردان فلسطینی مطرح شد، با این تفاوت که این بار دولت تحت رهبری جنبش ملی فلسطین قرار می‌گرفت که رهبران آن از تبعید بازگشته و مدعی بودند که دولت فلسطینی مستقل به‌زودی در کرانه غربی و نوار غزه ایجاد خواهد شد. به‌رغم امید فلسطینی‌ها و اعتقاد گسترده جامعه جهانی مبنی بر اینکه روند اسلو می‌تواند چنین آرمانی را تحقق بخشد، دولت اسرائیل به‌هیچ‌وجه چنین اعتقادی نداشت و خود را به روند صلح متعهد نمی‌دید. تصور عمومی این بود که براساس قرارداد اسلو، سیاست شهرک‌سازی توسط دولت اسرائیل پایان یابد، اما دولت کارگری از سال ۱۹۹۱ به این سیاست در سرزمین‌های اشغالی شتاب داده بود. با آرایه

امکانات و بهره‌مندی‌های پولی و اقتصادی، انگیزه برای اسکان یهودیان شدت می‌یافت، به‌طوری‌که بین سالهای ۱۹۹۴ تا ۲۰۰۰ میلادی آمار یهودیان ساکن کرانه غربی و نوار غزه دو برابر شد. هم‌زمان با ایجاد شهرک‌های مسکونی بزرگ برای یهودیان، از نقل و انتقال اعراب مسلمان فلسطینی جلوگیری به‌عمل می‌آمد. در کنار برنامه شهرک‌سازی، ساخت بزرگراه‌های ارتباطی بین این بلوک‌ها و همچنین بین آنها و شهرهای عمده اسرائیل نیز انجام شد. براساس قرارداد دوم اسلو، فلسطینی‌ها از ساخت‌وساز تا فاصله ۵۵ یاردی این بزرگراه‌ها منع شدند که به‌نوبه خود باعث می‌شد تا ساخت‌وسازهای قبلی فلسطینی‌ها نیز در معرض تخریب و انهدام قرار گیرد. در سال ۱۹۹۷ پس از اینکه حزب لیکود به‌قدرت بازگشت، نتانیا‌هو، نخست وزیر اسرائیل، طرح «آلون به اضافه» را معرفی نمود که شباهت زیادی به طرح شارون در سال ۱۹۹۷ داشت.^{۲۹} تا ابتدای سال ۲۰۰۰ میلادی، حدود ۲۵۰ مایل جاده در سرزمین‌های اشغالی ساخته شد و نکته این بود که این بزرگراه‌ها باعث انزوای هر چه بیشتر شهرهای کرانه غربی می‌شد؛ شهرهایی که در محاصره مجتمعه‌های مسکونی یهودیان قرار می‌گرفت. در نهایت باید اذعان داشت که دلیل عمده شکست قرارداد اسلو، فقدان بازرسی و نظارت مؤثر بر عملکرد اسرائیل و نبود ضمانت‌های اجرایی و ابزارهای فشار بر این دولت بود تا بتواند آن را از استمرار جنون‌آمیز ساخت شهرک‌های مسکونی یهودی‌نشین منع کند. این روند اسفبار باعث شد تا فلسطینی‌ها در مقابل تغییرات برهم زنده صلح و آرامش زندگی‌شان دست بسته و منزوی باقی بمانند.^{۳۰}

دولت اسرائیل به‌طور هم‌زمان سیاست «کنترل از راه دور» فلسطینی‌ها در کرانه غربی و نوار غزه را دنبال می‌کرد. اگرچه سرزمین‌هایی که تحت کنترل دولت خودگردان فلسطینی‌ها در کرانه غربی و نوار غزه بود از استقلال برخوردار بودند، در عمل همه فلسطینی‌ها تحت بازرسی و کنترل اسرائیلی‌ها قرار گرفتند. این کنترل از خلال ایستگاه‌های ایست و بازرسی در این مناطق اعمال می‌شد تا رفت‌وآمدهای فلسطینی‌ها محدود گردد.

شروع انتفاضه دوم در سال ۲۰۰۰ میلادی، نشان دهنده خشم و ناامیدی فلسطینی‌ها از شرایط دهشت‌بار و سختی بود که به آنان تحمیل شده بود. در عین حال نشان می‌داد که مردم فلسطین قرارداد اسلو را قبول ندارند و آن را در واقع همان طرح آلون می‌دانستند که از سال ۱۹۶۷ شروع شده بود و به‌طور سازمان یافته‌ای به پیش می‌رفت.^{۳۱} واکنش دولت اسرائیل نسبت به انتفاضه، سرکوب دسته‌جمعی فلسطینیان به‌منظور بازگشت به منطق قرارداد اسلو بود که براساس آن، یک دولت ضعیف فلسطینی به‌قدرت می‌رسید. هدف غایی هم آن بود که مردم فلسطین حاکمیت دولت اسرائیل را قبول کنند. دولت اسرائیل امروزه در حالی که به قتل و ترور رهبران فلسطینی دست می‌زند، تلاش دارد تا شهرهای عمده فلسطینی را تحت محاصره داشته باشد و در عین حال به سیاست وعده‌دادنها و ارایه تخفیفات و ابراز حسن‌نیت‌ها ادامه دهد. در روند مشابه، زندانیان فلسطینی به‌عنوان برگ برنده در چانه‌زنیهای سیاسی مورد استفاده قرار می‌گیرند. در جریان انعقاد قرارداد اسلو، حدود ۲۰۰ نفر از آنان آزاد شدند و به ۲۵ هزار نفر از فلسطینی‌ها اجازه داده شد تا در داخل اسرائیل کار کنند. اتخاذ چنین روشهایی برخاسته از این سیاست است که اسرائیل فلسطینی‌ها را به‌خود وابسته نگه دارد و در عین حال به کنترل شدید آنها بپردازد تا بتواند به‌روند اشغال ادامه دهد. دولت اسرائیل درصدد است با این روش و با افزایش فشار به فلسطینیان آنان را نسبت به ایجاد کانونهای فلسطینی متقاعد سازد.^{۳۲}

در سال ۲۰۰۳، طرح نقشه راه به‌طور جدی مطرح شد. این طرح نیز مانند قرارداد اسلو فاقد سازوکارهای لازم نظارتی بود و ابزار لازم را برای اعمال فشار بین‌المللی بر دولت اسرائیل جهت تعهد به قراردادهای و توقف اسکان یهودیان در سرزمینهای اشغالی به‌وجود نمی‌آورد و آنها را منوط به شرایط می‌کرد. تجربه دهه گذشته نشان داده است که این شرایط به‌طور یک‌جانبه توسط اسرائیل تعریف و تعیین می‌شوند و این رژیم هرگونه که بخواهد دست به تفسیر آنها می‌زند. در واقع، چالش عمده فراسوی طرحهای اسرائیل و

آمریکا در مورد کرانه غربی و نوار غزه مقاومت و نهضت مردم فلسطین است؛ امروز هیچ
اعتمادی نسبت به عملکرد اینان در میان فلسطینیان وجود ندارد.^{۳۳}

بررسی علل شکست طرح‌های صلح

در مطالعه درباره مسایل فلسطین و اسراییل باید گفت که، شرایط فعلی دارای
خصوصیات منحصر به فردی است که باید مدنظر قرار گیرند و به عوامل شکل‌گیری بحران
نیز توجه شود. با ظهور جنبش انتفاضه، سطح خشونت‌ها به‌طور چشمگیری افزایش یافته
است. این خشونت‌ها زاینده شرایطی است که اسراییل به آنها شکل داده است، هنگامی که
اسراییل با جتهای اف ۱۶ به بمباران مقر فلسطینیان می‌پردازد، نباید جز خشونت را انتظار
داشته باشد. وقتی که قریب به ۲ میلیون نفر از فلسطینی‌ها در وضعیت محاصره و کنترل
نظامی زندگی می‌کنند و شرایطی ایجاد شده که اکثریت این جمعیت در فقر به‌سر می‌برند
و به مرز گرسنگی و قحطی برسند، نباید انتظار داشت که اقدامات صلح‌آمیز به نتیجه
برسد. به‌هیچ‌وجه اعتمادی میان فلسطینی‌ها درباره اسراییل وجود ندارد. در حالی که
اسراییل مدعی است که برای حیات ملی خود تقلا می‌کند، فلسطینی‌ها مدعی هستند
که به‌شدت درگیر یک جنگ آزادی‌بخش برای کسب هویت و استقلال خود می‌باشند؛
دو روایتی که نمی‌توانند با یکدیگر سازگاری داشته باشند و بدیهی است که نمی‌توان
در چنین فضایی به گفتگوها ادامه داد. مردم فلسطین به نوع نگارش تاریخی قضیه خود
معتقدند و هرگونه تخطی از آن را خیانت می‌دانند. در مقابل، دولت اسراییل نیز با تبلیغات
گسترده نمونه تبیین تاریخی خود را پررنگ جلوه می‌دهد.^{۳۴}

بنابراین، روند مذاکرات فلسطین و اسراییل با سه چالش عمده مواجه است:
استمرار بدون توقف خشونت، از بین رفتن کامل اعتماد و اطمینان و فقدان کانالهای
ارتباطی. چنین شرایطی برای مردمی که از ابتدایی‌ترین حقوق خود محروم شده‌اند،

غیرقابل تحمل است. در این وضعیت، راه حل نظامی نه تنها مسئله را حل نمی کند، بلکه به عمق و پیچیدگیهای آن می افزاید. نظرسنجی های داخل اسرائیل نیز نشان می دهد که سردرگمی شدیدی در داخل اسرائیل وجود دارد؛ برخی از برگشت به میز مذاکره صحبت می کنند و برخی از ادامه روند فعلی خشونت حمایت به عمل آورند، ولی به هر حال دولت اسرائیل مصممانه روند دوم را اختیار نموده است. نکته دیگر این است که، با توجه به این روند نباید تصور نمود که اوضاع بهتر شود، بلکه با قطع شرایط فعلی پیچیده تر و وخیم تر خواهد شد. اختلافات در مورد چهار مسئله قدس، پناهندگان و آوارگان، تعیین حدود و مرزها و همچنین اسکان یهودیان بسیار شدید است که مجموعه این عوامل شرایط را برای از سرگیری مذاکرات سخت تر نموده است.^{۳۵} نکته ای که نمی توان نادیده گرفت، آن است که اسرائیل برنامه های زیادی را برای تخریب مسجدالاقصی داشته است، و با حفاریهایی که انجام می گیرد این نگرانی همواره وجود داشته که آنها به دنبال چنین هدفی باشند. اسرائیل برای اینکه بتواند تسلط خود را بر مسجدالاقصی تحقق بخشد، تعداد زیادی از مدارس و مؤسسه های یهودی را در اطراف محله هایی که به مسجدالاقصی منتهی می شوند، ایجاد کرده است و به طور غیرقانونی مانع زیارت افراد زیر ۴۸ سال فلسطینی از مسجدالاقصی می شود.^{۳۶}

به نظر می رسد دولت اسرائیل جهت نیل به یک صلح عادلانه به هیچ وجه دارای آمادگی لازم نیست و گروههای تندرو اسرائیلی حیات خود را در استمرار شرایطی غیر از شرایط آرام و باثبات در منطقه می بینند. از این رو، به طور مداوم در تلاش هستند که امضاکننده یک قرارداد صلح نباشند و در این راستا می کوشند همواره دست برتر را داشته و یک قدرت امنیتی برتر در منطقه باشند. پس می توان به طور خلاصه گفت که، عامل شکست همه طرحهای صلح خود اسرائیل است، ضمن اینکه طرحها و برنامه های صلح دارای نقایص جدی هستند که نمی توانند تأمین کننده حقوق مردم فلسطین باشند. در

نتیجه فضایی که اکنون وجود دارد، کاملاً متشنج و همراه با یأس و ناامیدی دو طرف از هرگونه امکان حصول به یک راه‌حل سیاسی است.^{۳۷}

به‌عنوان نمونه، در هیچ‌یک از طرح‌های صلحی که مطرح شده‌اند به‌طور شفاف به مسئله آوارگان اشاره‌ای نشده است. طرح امیر عبدالله، ولیعهد عربستان سعودی، نیز پشتوانه‌ای برای اجرا نداشت و از حمایت نظام بین‌المللی برخوردار نشد، اسرائیل نیز به‌نوبه خود آن را با خشونت پاسخ داد. بنابراین باید گفت، طرح‌های صلحی که مبتنی بر تحقق خواسته‌های دولت اسرائیل است و با واقعیتهای تلخ موجود در فلسطین تطابق نداشته و درصد نیست که اصول و خواسته‌های فلسطینیان را محقق کند، نمی‌تواند با موفقیت همراه باشد. در این راستا، حتی عرفات که سعی می‌نمود بیشترین تفاهم را با بازیگران بین‌المللی مختلف ایجاد کند تا بتواند به صلح دست یابد، نمی‌توانست خواسته‌های آنها را پذیرا باشد، این در حالی است که اسرائیل در صحنه سیاست بین‌الملل از پارامترهای قدرتی برتری، به‌ویژه حمایت آمریکا، برخوردار است.^{۳۸}

از سیاستهای دیگر اسرائیل که نیل به صلح را ناممکن می‌سازد، بحث ساخت دیوار امنیتی است. برخلاف ادعای اسرائیلی‌ها، این طرح نمی‌تواند صرفاً یک طرح امنیتی باشد؛^{۳۹} طرحی که در داخل اسرائیل، در میان جامعه بین‌المللی و حتی اروپاییان دارای مخالفانی جدی است. تلاش اسرائیلی‌ها برای ایجاد دیوار حایل به هدفهایی برمی‌گردد که آنان برای تصاحب امکانات زیربنایی فلسطینی دارند. در این چارچوب با احداث دیوار، بخش زیادی از منابع آب فلسطین از دست خواهد رفت و یا به‌سمت اسرائیل منتقل خواهد شد. وقتی اسرائیلی‌ها بحث دیوار امنیتی در سرزمینهای اشغالی ۱۹۶۷ را مطرح کردند، اروپاییان موضع‌گیری سختی نشان دادند و اعلام کردند که «هدف اسرائیل نمی‌تواند به قصد تأمین امنیت باشد، به این دلیل که وقتی دیوار دفاعی در عمق سرزمینهای ۱۹۶۷ گذاشته می‌شود، به این معنی است که سیطره بیشتری بر سرزمینهای فلسطینی مدنظر

اسرائیل است.» هدف دیگر اسرائیل در ایجاد دیوار امنیتی مسئله قدس است. با بررسی نقشه‌هایی که برای دیوار امنیتی در اطراف قدس وجود دارد، بر مناطق یهودی‌نشین قدس تسلط بیشتر و کامل‌تری صورت می‌گیرد و قدس به یک منطقه کاملاً یهودی و اسرائیلی تبدیل می‌شود.

به‌رغم شکست در لبنان، باید خاطر نشان ساخت که اسرائیل از هدفهای توسعه‌طلبانه خود دست‌نسته است. اسرائیل می‌کوشد با حفظ برتری خود در داخل فلسطین و عدم اجازه برای تشکیل حاکمیت مستقل برای فلسطینیان و حفظ برتری نظامی و اقتصادی خود در خاورمیانه، سیاست توسعه‌طلبی‌اش را به‌شکل جدید و با توجه به‌روند فعلی دنبال کند. اسرائیل می‌کوشد تا با پیش‌قراولی در مسابقه تسلیحاتی و با استفاده از حربه‌های اقتصادی و تبلیغاتی، جایگاه خود را به‌عنوان قدرت برتر منطقه استحکام بخشد. بنابراین، باید توجه داشت که برنامه‌های توسعه‌طلبی اسرائیل به‌هیچ‌وجه از دستور کار خارج نشده است، اما تل‌آویو به‌خاطر پیروزی مقاومت در لبنان و به‌خاطر مقاومت پررنگ مردم و گروه‌های فلسطینی با بحرانی جدی مواجه است و مجدانه می‌کوشد برای ترمیم موجودیت خود تلاش کند.^{۴۰} شارون که با هدف پایان دادن ۱۰۰ روزه انتفاضه روی کار آمده بود، نتوانست پس از گذشت سه سال به هدف خود نایل شود. حمله اسرائیل به سوریه در سال ۲۰۰۳ میلادی نیز تلاشی برای سرپوش گذاشتن به سرکوب انتفاضه بود. اسرائیل همه گزینه‌های موجود را برای در هم شکستن مقاومت مردم فلسطین در سه سال اخیر آزموده است. اگر تاریخ سه سال گذشته اقدامات اسرائیل را مرور کنیم، می‌بینیم که چگونه این دولت به شهرها حمله و مزارع و خانه‌ها را تخریب کرد، به حصر عرفات و ترور رهبران مقاومت در همه سطوح پرداخت، از زندانی کردن هزاران مبارز و دهها هزار مردم فلسطین چشم‌پوشی نکرد، در شهرها مقررات منع رفت‌وآمد برقرار ساخت و با استفاده از تمام امکاناتی که در اختیار داشت، بارها و بارها شهرهای فلسطینی را اشغال کرد و

سپس خارج شد. در چنین شرایطی که اسرائیل همه این راهها را برای سرکوب انتفاضه و مقاومت امتحان کرده و موفق نشده بود، حمله به سوریه را تدارک دید. پس از سرنگونی صدام تصور اسرائیل این بود که سوریه‌ها در شرایط سختی قرار گرفته‌اند و در این شرایط سخت ممکن است با اسرائیل همکاری کنند، و شاید درصدد بودند عکس‌العمل سوریه را در بوته آزمایش قرار دهند. پس می‌توان گفت علت اصلی حمله به سوریه وجود مشکلات داخلی در اسرائیل بود. اگرچه بعید به نظر می‌رسد که اسرائیل شرایط لازم را جهت گشودن جبهه جدیدی دارا باشد؛ چرا که در داخل با مشکلات عدیده و پیچیده‌ای مواجه است. ممکن است برای برهم زدن صحنه و توجه دادن افکار عمومی به اقدامات بیرونی مقطعی دست بزنند.

تأثیر تحولات جهانی در بحران فلسطین

در نیمه دوم قرن بیستم، موضوع فلسطین و روند اشغال آن توسط اسرائیل به یکی از اصلی‌ترین مسائیل نظام بین‌الملل تبدیل شد و بازیگران مختلف جهانی نتوانستند به مدیریت موفقیت‌آمیز بحران بپردازند. در این بین، کشورهای عربی و اسلامی اغلب دچار تفرقه و واگرایی بودند و بازیگران غربی نیز با تأکید بر نظام اتحاد و امنیت خویش، خود را چندان درگیر مسئله مدیریت بر بحران خاورمیانه نمی‌کردند. این در حالی بود که آمریکا به‌طور علنی و همه‌جانبه از تل‌آویو حمایت به‌عمل آورده است و اروپا عملاً نتوانسته در راه تحقق حقوق حقه مردم فلسطین گام مهم و مثبتی بردارد. به‌نظر می‌رسد که تحولات گوناگون در ساختار قدرت نظام جهانی پس از فروپاشی جنگ سرد نه تنها نتوانسته به مدیریت این بحران کمک کند، بلکه آن را با دغدغه‌ها و چالش‌های هر چه بیشتری مواجه نموده است. پس از پایان جنگ سرد، ادعاها و فرضیه‌های مختلفی درباره ایجاد یک نظام جدید جهانی مطرح شد که یکی از مهم‌ترین آنها ادعای جورج بوش،

رییس جمهور آمریکا، در ابتدای دهه ۹۰ میلادی بود. ساختارهای شکل گرفته پس از طرح نظم نوین جهانی تاکنون نتوانسته در کنترل و مدیریت بحران خاورمیانه و به‌ویژه مسئله فلسطین موفق باشد، بلکه به نوعی این زخم کهنه هر چه بیشتر دردناک می‌نماید. دولت اسرائیل کماکان از حمایت‌های همه‌جانبه دیپلماتیک و اقتصادی آمریکا برخوردار است، لابی صهیونیستی در واشنگتن بسیار فعال است و هرگز بحث کاهش حمایت نظامی و سیاسی و مالی اسرائیل مطرح نمی‌شود و حتی اظهارنظری در باره عدم تمایل اسرائیل برای امضای پروتکل منع گسترش تسلیحات به‌عمل نمی‌آید.^{۴۱} همچنین، مداخلات آمریکا در روند مذاکرات صلح خاورمیانه باعث شده تا سازمان ملل متحد نتواند نقش مناسبی را ایفا نماید. از آنجایی که سازمان ملل متحد و به‌ویژه مجمع عمومی آن در موضوعات مختلف پیش آمده توانسته از موضع بی‌طرفانه‌تری برخوردار باشد، به‌نظر می‌رسد که هم آمریکا و هم اسرائیل درخصوص فعال شدن سازمان ملل متحد حساسیت خاصی داشته باشند. این روند به‌گونه‌ای است که مذاکرات صلح خاورمیانه منحصراً به صحنه نمایش سیاست خارجی آمریکا مبدل شده و سایر بازیگران عمده جهانی به‌ویژه سازمان ملل متحد نقشی حاشیه‌ای دارند.^{۴۲}

نکته حایز اهمیت دیگر این است که، در روند مدیریت بحران و پیشبرد روند صلح خاورمیانه پیش‌شرط‌های زیادی تنها برای یک طرف، و آن هم طرف فلسطینی، گذاشته می‌شود که در موارد گذشته روند صلح را عاجز و ناتوان ساخته است. این در حالی است که نمایندگان فلسطینی که دارای جایگاه مناسبی در میان توده‌های مردم هستند، اغلب در این مذاکرات یا جایگاهی ندارند یا دارای موقعیت شایسته‌ای نمی‌باشند. می‌توان گفت در صحنه روند مذاکرات صلح، آمریکا درصدد تشکیل دادگاهی است که خود آن را به‌وجود آورده و قاضی و هیأت منصفه آن را نیز خود تعیین کرده است. در این راستا، آمریکا می‌کوشد حتی‌الامکان به اروپا و سازمان ملل متحد اجازه نقش‌آفرینی ندهد. همه اینها

در حالی است که مجموعه کشورهای عربی - اسلامی نیز نتوانسته‌اند در مدیریت بحران و حل مشکل فلسطین نقش آفرینی مؤثری از خود به منصف ظهور برسانند؛ چرا که دنیای عرب نتوانسته به یک هویت مشترک عربی - اسلامی دست یازد و بیشتر دچار تفرقه و از هم گسیختگی است و در نتیجه نمی‌تواند به‌طور شایسته‌ای در باره بحران خاورمیانه و قضیه فلسطین دست به اقدام مشترکی بزند.^{۴۳} شاید بتوان ادعا نمود که هیچ حرکت استقلال‌طلبانه قرن بیستمی در جهان سوم به اندازه جنبش فلسطین با چالشها، موانع و مشکلات مختلف مواجه نبوده است. این حرکت هرگز نتوانسته جو و محیط مناسبی را برای انجام مذاکره داشته باشد؛ جنبشی که نتوانسته است حتی قسمتی کوچک از حاکمیت خود را متحقق کند و در این شرایط با سرکوبها، ویرانیها و موانع دیگری روبه‌رو بوده است. به‌عبارت دیگر، در اغلب اوقات حرکت فلسطین تنها و بی‌یاور برای تحقق استقلال و حاکمیت حقوق، عدالت اجتماعی و هویت خود به تلاش برخاسته است. انتفاضه امروز ابعاد جدیدی را به جنبش فلسطین داده است. فلسطین فاقد یک قهرمان ملی بسیج‌کننده و اتحاد مناسبی است و از حمایتها و پشتوانه‌های مالی و مناسبی برخوردار نمی‌باشد.^{۴۴}

نتیجه‌گیری

همه توافقهایی که تاکنون امضا شده یا پس از این امضا می‌شود، چنانچه صلحی حقیقی را در بر نگیرد، علل ذاتی تجاوز از سال ۱۹۴۸ و نتایج آن را حل نخواهد نمود. راه‌حلهای صلح پیشنهاد شده اغلب یک‌طرفه و متعصبانه به قضایا نگاه می‌کنند و باعث می‌شوند تاریشه‌های بدبینی و ابهام بیشتر شوند. اسرائیل به قطعنامه‌های سازمان ملل متحد واقعی نمی‌گذارد، در حالی که خود با همین قطعنامه‌ها به‌وجود آمده است. این رژیم همچنان به افزایش تواناییهای نظامی خود از جمله سلاحهای کشتار جمعی ادامه می‌دهد، در عین حال ادعای صلح‌طلبی داشته و به جهانیان در مورد خطرهای نهفته در مورد این

سلاحها هشدار می‌دهد.

چالش عمده فراسوی طرحهای اسراییل و آمریکا در مورد کرانه غربی و نوار غزه مقاومت و نهضت مردم فلسطین است. امروز اعتماد عمومی به عملکرد این کشور در میان فلسطینیان وجود ندارد. اگرچه ممکن است دولت اسراییل در کوتاهمدت موفق به سرکوب مقاومت مردم شود، در نهایت بذرهای انتفاضه‌های دیگر در آینده کاشته می‌شود. طرحهای صلح عنوان شده به‌نظر توافق‌نامه‌های روی کاغذ هستند که بانیان از پیش با آنها آشنا بوده و ادعاها و ابهامات بنیادی را تحمیل می‌کنند که مانع از نیل به صلح واقعی می‌شوند. این ادعا که اعراب مسلمان تنها مانع صلح دایم در منطقه هستند، هدفی جز این ندارد که توجه جهانی را از داخل رژیم صهیونیستی خارج نموده و کوشش برای تکه‌تکه کردن سرزمینهای عربی به دولتهای ضعیف و کوچک را توجیه نماید. با توجه به جایگاه پر اهمیت انتفاضه، به‌نظر می‌رسد با متحد نمودن تواناییهای فلسطینی‌های داخل و آواره حول یک برنامه ملی، بازگشت آوارگان و ایجاد دولت مستقل ملی داخل خاک فلسطین امکان‌پذیر گردد. تفرقه در میان فلسطینی‌ها در هر زمان به‌ضرر ملت فلسطین است، اما اکنون شرایط مناسبی به‌وجود آمده است، از این‌رو، اسراییل درصدد است میان گروههای مقاومت اختلاف ایجاد کند.

اسراییل که با استفاده از مؤلفه‌های سیاست بین‌المللی و تلاش مؤثر لابی‌های صهیونیستی شکل گرفت، امروزه در شرایط پیچیده و مشکلی قرار دارد؛ اگر خواهان صلح باشد نخست باید پذیرای برخی از موضوعات باشد، ابتدا باید به‌طور شفاف تلاش کند تا دولت مستقل فلسطینی براساس مرزهای ۱۹۴۷ شکل گیرد، سرزمینهای اشغال شده را پس دهد، قدمهای بنیادینی را برای حل عادلانه موضوع قدس بردارد و به‌طور جدی مسئله پناهجویان و آوارگان فلسطینی را حل نماید. اگر تل‌آویو از سیاستهای خشن و سرکوبگرانه خود دست بردارد، می‌توان پیش‌بینی کرد که خشونت و بی‌ثباتی با شدت هرچه بیشتری استمرار پیدا خواهد نمود.

1. Tony Cliff, *The Middle East at the Crossroads, Neither Washington Nor Moscow*. London: Bookmarks, 1983. pp. 13- 14.
2. Joel Beinin. *Was the Red Flag Flying There?* Berkeley: University of California Press. 1990, pp. 45 - 50, and Phil Marshall. *Intifada*, London: Bookmarks, 1989, pp. 56- 59.
3. David Schoenbaum. *The United States and Israel*. New York: Oxford University Press. 1993, pp. 75-76.
4. Phil Marshall, op. cit., pp. 75- 77.
5. Ben Gurion Quoted in Nasser Auri, *The Obstruction of Peace*. Monroe, Maine: Common Courage Press. 1995, p. 39.
6. Joel Beinin, op. cit., pp. 11-12.
۷. پس از پایان جنگ دوم جهانی و با ظهور آمریکا به عنوان ابرقدرت مجموعه کشورهای غربی، واشنگتن تلاش می نمود تا متحدان اروپایی خود را قانع کند که عصر پایان استعمار فرارسیده است و نمی توان اهداف استعماری را با مؤلفه های قبلی استمرار بخشید. این نظر آمریکا با مقاومت کشورهای اروپایی به ویژه انگلستان و فرانسه مواجه شد. آنها سرسختانه در مقابل حرکتها و جنبشهای ضداستعماری در مستعمرات ایستادگی می کردند. در عین حال، آمریکا در مجموعه این سیاستها تلاش می کرد تا با عقب گذاشتن رقبای اروپایی خود سردمدار بازیگران جهانی باشد.
8. Noam Chomsky. *The Fateful Triangle*, Boston: South End Press. 1983, pp. 21-22.
۹. در باره این موضوع، نگاه کنید به:
Norman G. Finkelstein, *To Live or Perish-in Image and Reality of the Israeli- Palestinian Conflict*, New York: Verso, 1996. pp. 123-149.
10. D. Schoenbaum, op. cit., pp. 156-159.
11. Aid Figures and the Mc Cormack Quote Are from Phil Marshall, op. cit., pp. 82-85.
12. Jackson Quoted in Noam Chomsky, *The Middle East Settlement: Its Sources and Contours in Power and Prospect*, Boston: South End Press. 1996, p. 134.
13. N. Aruri, op. cit., p. 45.
14. Andrew and Leslie Cockburn. *Dangerous Liaison*. New York: Harper Collins, 1991, pp. 167-169.
15. Israel Shahak, *Israel's Global Role: Weapons for Repression*, Belmont, Mass: Association of Arab American Graduates, 1981, pp. 15-16.
16. Penny Lernoux, *Israel's Arms Sales: Latin Friendship*, in *Ibid.*, p. 53. Timerman's Story is Recounted in *Prisoner Without a Name, Cell Without a Number*. New York: Vintage, 1998.
17. A. Cockburn and L. Cockburn. op. cit., p. 300.
18. Al- Awda Organization. *Fact Sheet*, Orange Connecticut: 2002. pp. 9.
19. Jeff Hapler, *News From Within*. Jerusalem: November 2000. pp. 17-21.

20. Eyal Weizman, "The Politics of Verticality." at: [www. Opendemocracy- net..](http://www.Opendemocracy-net..) May 2, 2002.
21. World Bank Estimate, Quoted by Samir Abdullah, at: www. Palestinereport. Org. May 22, 2002. pp. 7-8.
22. World Guide 2001/2 Item, Montevideo and London: 2002. P.17.
23. World Bank Estimate, op. cit. p. 12.
24. Ibid., p. 31.
25. Geoffrey Aronson. *Creating Facts, Israel, Palestinians and the West Bank*. Washington D. C: Institute for Palestinian Studies, 1987. pp. 32-33.
26. Ibid., pp. 43-44.
27. Ibid., p. 51.
28. Ibid., p. 54.
29. Ibid., p. 63.
30. Charles Enderlin. *Shattered Dreams; The Failure of the Peace Process in the Middle East, 1995-2002*, New York: Other Press. 2003. pp. 19-22.
31. Ibid., p. 29.
32. Merle Thrope. Jr. *Perception for Conflict; Israel's West Bank Settlement Policy*. Foundation for Middle East Peace. 1994. pp. 24-35.
33. Gazit Quoted in Noam Chomsky. *The Middle East Settlement: Its Sources and Contours in Power and Prospects*. op. cit., p. 165.
34. Raja Shehadeh, *Strangers in the House*. USA: Penguin, 2003, p. 13.
35. Naomi Chazan, "The Israeli- Palestinian Crisis: Is Peace Possible." Foundation for Middle East Peace, Current Analysis. at: www. Fmep.org/analysis/chazan-briefing. pp. 1-7.
36. Chatherine Cook, "Why There No Peace in Palestine." at: www. Merip. Org/Newspaper-oped-cooko-92403. html. pp. 3-6.
37. "Israel, War and the Future of the Intifada. Two Views from Palestine." *International Socialist Review*, Issue 27, January- February 2002. at: www. Isreview. Org/issue/27/palestine-views. Shtml. pp. 1-7.
38. Paul Damato and Anthony Arnove. "Lies, Damned Lies and Israeli Propaganda," *International Socialist Review*. Issue 23, May-June 2002, pp. 8-12.

۳۹. در مورد دیدگاه رسمی اسرائیل. نگاه کنید به: «شارون: نباید به عرفات مجال دهیم، سخنرانی شارون در مجلس اسرائیل (کنست)»، روزنامه شرق، شماره ۵۰، ۴ آبان ۱۳۸۲.

۴۰. اسرائیل قصد دارد منطقه ساحل غربی را با احداث یک دیوار حایل امنیتی پیچیده از منطقه فلسطینی‌ها جدا کند. فلسطینی‌ها معتقدند احداث این دیوار به مفهوم ضمنی ترسیم مرزهای یک کشور فلسطینی، بدون مذاکره، است. دیوار امنیتی اسرائیل به طول ۶۵۰ کیلومتر متشکل از خندق، سیم خاردار و حسگرهای الکترونیکی است.

۴۱. برای مطالعه بیشتر در این باره نگاه کنید به:

- رضا سیمبر، «منازعات منطقه‌ای در جهان سوم و پایان جنگ سرد»، فصلنامه سیاست خارجی، سال هشتم، زمستان ۱۳۷۳، صص ۸۱۳-۷۹۳.

- رضا سیمبر، «صلح و امنیت جهانی در آستانه قرن بیست و یکم»، فصلنامه سیاست خارجی، سال یازدهم، تابستان ۱۳۷۶، صص ۳۶۷-۳۴۹.

42. Richard H. Curtiss, "True Lies about U.S Aid to Israel." *Washington Report on Middle East Affairs*, December 1999. pp. 34-37.

43. James Petras, "The Meaning of the New World Order: A Critique." *America*, May 11, 1998. pp. 1-17.

44. Anton La Guardia. *War Without End; Israelis, Palestinians and the Struggle for the Promised Land*. Thomas Dunna Books: 2003, pp. 41-44.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی